

تقرير دفتر استاد سيد كاظم مصطفى «زيد عزه العالي» از درس خارج فقه  
استاد سيد كاظم مصطفى؛ 1388/08/04



سيد طباطبائي يزدي مي فرمايد الماء المضاف مع عدم ملاقاته النجاسة طاهر ولكنه غير مطهر لا من الحدث ولا من الخبث ولو في حال الإضرار درباره عدم مطهریت ماء مضاف نسبت به حدث بحث کامل شد که این مطلب يعني عدم مطهریت مورد إجماع و مطابق با ظاهر کتاب است، و قول شيخ صدوق رحمه... که مخالف بود مي فرمود با ماء ورد عند الضرورة مي توان وضو گرفت، روايتي هم آمده بود، سند و دلالت روايت هم تقريباً لا بأس بهما بود نتیجه اعلام شد، اما یک روايت دیگر باقي ماند با قول دیگر، از ابن ابي عقيل، بحثش مفصل شد و آخر سر به این نتیجه رسیدیم که در تعارض مشکل ما چیست؟ مشکل ما یا تنافي است یا عسر است بين جمع کردن اطراف، اگر ما بتوانیم جمع کنیم و عسري نباشد عيبي ندارد احتیاطاً. گفتیم عند عدم الماء مطابق با قول صدوق هم با ماء ورد وضو میگیریم هم تیمم میکنیم این نتیجه، چیزی که باقي ماند قول ابن ابي عقيل بود، شنیده اید ابن جنید و ابن ابي عقيل فتاوايي مي دهند گاه گداري مطابق با رأي عامّه و فقیهند ابن ابي عقيل تقريباً به کلّ مایعات یا حداقل به نبیذ گفته است وضو جائز است، صاحب جواهر مي فرماید دليل و مدرکي براي قول ابن عقيل به طور وضوح نتوانستیم پیدا کنیم ولي حسب احتمال ممکن است از روايت عبدالله بن مغیره استفاده کرده باشد، روايت مذکور را در درسهایی قبلي گفتیم ابن مغیره عن الصادقين، عن بعض الصادقين، متن این است **إذا كان الرجل لا يقدر علي الماء و يقدر علي اللبن، فلا يتوضوء باللبن، إنما الماء و التراب**، تا اینجا گفته بودیم در بحثهای قبلي مربوط می شد که گفتیم روایات تحدید کرده اند طهارت حدثي را به ماء و تراب. از این به بعد روايت ذيلي دارد ذیلش این است، **فإن لم يقدر علي الماء و كان نبیذ فإن لم يقدر علي الماء و كان نبیذ فإني سمعت حريزا يذكر في حديث ان رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم قدّ توضوء بالنبیذ و لم يقدر علي الماء** ترجمه نکنم مضمون واضح است، ظاهر این روايت وضو گرفتن به نبیذ را در صورت عدم وجدان ماء مجاز می داند، ظهورش کامل است خوب چه کنیم؟ آیا اعلام کنیم که نبیذ مطهر حدث است، قطعاً

نمي‌شود و اما توضيح و توجيه اين روايت، اولاً صاحب جواهر مي‌گويد در اين روايت كه نقل شده است عن بعض الصادقين، معلوم نيست ائمه باشد، بعض الصادقين بعد خودش جواب مي‌دهد مي‌فرمايد صاحب كشف اللثام گفته‌اند الصادقين، الأئمه عليهم السلام. روايت عبدالله بن مغيره را مي‌خوانيم، اشكال اين است كه در اين روايت، ابن مغيره گفته است عن الصادقين، صادقين و صاحب جواهر مي‌گويد معلوم نيست بعضي از صادقين از ائمه باشد، اما كشف اللسان مي‌گويد صادقين به اين مضمون عليهم السلام: ائمه است، تناسب حكم و موضوع هم اين را تأييد مي‌كند عبدالله بن مغيره است راوي معتبر، از اصحاب، عن بعض الصادقين، اين يك اشكالي بود كه خيلي جا نيافتاد، در مجموع سلسله سند، لا. باس به، نمي‌توانيم اشكال در وثاقت روايت اين سند بگيريم، اين عيب هم عيب و نقصي نبود كه مشكل به وجود بياورد، اشكال دوم در دلالت اين روايت است اولاً ذيل روايت كه مي‌گويد **فإن لم يقدر علي الماء و كان نبذ اين ذيل تا آخر فإني سمعت حريزاً** اين ذيل معلوم نيست از امام باشد، ممكن است از خود عبدالله بن مغيره باشد، دقت كرديد؟ كه عبدالله بن مغيره كه روايت را از امام صادق نقل مي‌كند تا آن جا كه **إنما الماء و التراب** بعد يك ذيلي است **فإن لم يقدر علي الماء** ممكن است اضافه از خود فرض كنيد راوي باشد به چه دليل؟ به اين دليل كه امام صادق به حريز به قول حريز استناد نمي‌كند معمولاً. **فإني سمعت حريزاً يذكر في حديث عن رسول الله قد توضع بالنبيذ ولم يقدر علي الماء** قرينه دارد كه ممكن است مال خود راوي باشد، ولوسلم كه مال خود امام باشد معلوم است اين مضمون آخر، مخالف حكم فقهي قطعي و مطابق رأي عامه است. چطور مخالف حكم فقهي قطعي؟ نبذ شرابي است گرفته شده از خرما. نبذ است حرام و نجس است با مايع نجس وضو مي‌شود گرفت؟ مخالف حكم قطعي فقهي. ابن عقيل چنين چيزي مي‌گويد **كلاً و ثانياً** مضمون اين روايت موافق است با رأي عامه. كتاب خلاف، جلد يك صفحه 55 مي‌فرمايد كه رفع حدث به مايعات ديگر غير از ماء نمي‌شود و به قال الشافعي الا. اين كه ابوحنيفه مي‌گويد همچنين اوضاعي مي‌گويد كه به تمام انواع نبذ وضو گرفتن جايز است نبذ رفع حدث مي‌كند، تا اين جا مطلب تمام. اين روايت

1. مخالف اجماع است
2. اثبات استناد ذيل اين روايت به معصوم معلوم نيست،
3. مخالف حكم قطعي فقهي است
4. رأي عامه است
5. شيخ طوسي مي‌فرمايد اجمعت العصابه علي خلافه، معنای عصابه و طائفه و فقها و علما را مي‌دانيد عصابه در جايي گفته ميشود كه منظور كل فقهاي اهل البيت باشد با اين نگاه عصابه مي‌گويند، اجمعت العصابه، يك نکته توجهي جدير بالذكر سید الخويي دارد لا باس بذكرهست، مي‌فرمايد بر فرض تسليم كه نسبت درست باشد و ذيل هم از معصوم صادر شده باشد. صياغت ذيل طوري است كه كآئه امام استظهار مي‌كند احكامي را كه مطابق رأي عامه است و مردود است و خلاف فقه اهلبيت است، اول مي‌گويد با لبن نمي‌شود وضو گرفت، بعد مي‌فرمايد كه بله با اين لبن كه عامه كه مثلاً مي‌گويد وضو گرفت، حتي آنها طبق نقل بدون مدركي مي‌گويد كه با نبذ هم مي‌شود

وضو گرفت، اين يك استظهاريست كه شاهد رد بر رأي عامه است، اين استظهار يك استظهار درستي است و بسيار با ظرافت. البته كمى دقت هم ميطلبد، يك توجه هم آورده اند آخر سر. ديده اند سند درست استدلال هم ظاهرش درست است يك تاويل توجهي آورده اند و آن اين است صاحب جواهر مي فرمايد كه بايد اين روايت حمل بشود بر نبيذي كه آب مطلق است، ولي چند تا دانه خرما كوچكي داخل آن آب كثيف مي اندازند براي خاصيت. يا از لحاظ رواني. روايت وسائل جلد يك صفحه 202 ابواب مضاف باب 2، حديث 1، همين حديث عبد الله بن مغيره، حديث 2 در همين باب در همين صفحه قصه و حكايت نبيذي بودن اهل مدينه، حديث 2 به همين آدرس. مردم نبيذي بودند معتاد. آمدند پيش پيامبر شكايه كردند، طبيعت ما فاسد شد به هم ريخت مريض شديم، عبارت طبايع فاسده بيمار شديم، بعد پيامبر دستور داد در ظرفهاي بزرگي كه ظرفيتش از چهل تا هشتاد رطل عراقي بود، از اين تانكرهاي كوچك كه الان هست بعد يك كف ثُميرات خرماي كوچك تمير اسم تصغير است يك مشت خرما بريزد مدتي بگذارند تا اينها از نظر روحي خيال كنند كه نبيذ ميخورند، پس روايت چه شد؟ يادتان نرود، شما در جمع شنيده بوديد شاهد جمع در جمع بين اقوال شنيده بوديد شاهد جمع در تاويل تازه بشنويد شاهد تاويل اين شاهد تاويل است، نبيذ هيچ گاهي تحليل صحيح و بدون شاهد قبول نكنيد چه مي شود؟ تحليل بدون شاهد استحسان است، تاويل با شاهد تاويل وجه است، وجه وجيه است، اين نكته اصطلاحاتي دقيقاً براي تان گفته شد، الحمدلله نتيجه همان است كه با نبيذ قطعاً توضوء جايز نيست، فرموده بود غير مطهر لا- من الحدث ولا- من الخبث، الان رسيديم فراز دوم ولا- من الخبث، مطهر خبث هم نمي تواند باشد،

جواب سوال: عصابه علما با اجماع اين شد كه اگر اجمعت العصابه گفتيم در برابر فرق ديگر به كار مي بريم، اجماع را در محدوده خودمان بكار مي بريم، لذا هر موقع گفت اجمعت العصابه يعني آن گروهی از پيروان اهليت كه در برابر پيروان مذاهب ديگرند، اماميه تقريباً اصطلاح شيخ طوسي است و رجالي، اين مطلب را كه گفتم براي شما، رسيديم به بحث خبث.

سوال : شاهد تاويل كجا بود؟

ج : شاهد تاويل همين معنای نبيذ را به نبيذي آن جوري تاويل كرديم كه ميشود آب مطلق. شما چند تا دانه خرما جوشانده شود (خرما كه جوشانده شود و شراب شود، نبيذ است) چند دانه خرما كه برزيم يك مقداري تفت كند و يك مقداري گرم شود با اصطلاح ولي آب زياد چهل رطل تا هشتاد رطل اين را مي گويد آب نبيذ به آنها، سرگرم شوند از نظر روحي خوب ما نبيذ ميخوريم بعد از اسلام هم اجازه داريم نبيذ بخوريم. [براي تان بگويم رفع خبث اولاً از لحاظ اقوال فقهاء مشهور بلكه اجماع بر اين است كه ماء مضاف رفع خبث نمي كند، مطهر عن خبث نيست، صاحب جواهر مي گويد در حد اجماع ممكن است برسد. براي اين كه بعضي از مخالفين از فقهاء، معلوم النسب هستند و بعضي از مخالفين احياناً منقرضند، بنابراين در عصر ما اجماع محصل ميشود ادعا كرد. اين مطلب اول، مطلب اول چون اجماع خيلي پرو پا قرص نبود سريع رد ميشويم و نكته را فراموش نكنيم تا عصر

صاحب جواهر اجماع است، این اجماع از عصر شیخ به این طرف اجماع تعبیدی نیست، مدرکی است اشکال به قوت خودش باقیست، دلیل دوم که تقریباً اصلیتین دلیل است، خوب دقت کنید. بر عدم مطهریت ماء مضاف از خبث، می‌فرماید در روایات، رفع خبث تقیید شده است به ماء و تراب، ابواب نجاسات وسائل جلد یک، ابواب نجاسات باب 3 باب 12 باب 45 روایات کثیر است. کاد أن يبلغ حد الإستفاضه اگر تواتر ادعا نکنیم تواتر اجمالی در حد استفاضه می‌توانیم دریابیم و یادتان هست سند اگر در حد تواتر و استفاضه بود دیگر راوی‌ها را دانه دانه وثاقتش را نیاز نداریم بررسی کنیم، سند در این حد تقیید شد ازاله خبث به ماء و تراب، لا یجزی رفع الخبث إلا الماء والتراب، بدین مضمون، این روایت را که خواندیم به عنوان نمونه یک قسمت از روایاتی که گفتیم روایات زیاد است فقط آدرس کلیش را دادم محتوای حاصل از همه این روایات تقیید رفع خبث به ماء و تراب. تمام است. سند در حد استفاضه، دلالت‌های ظاهر و احیاناً صریح، پس تمام است مطلب، یک اشکال، اشکال فنی. گفته میشود این روایات با این کثرت با این دلالت لا باس بها قبول، اما این روایات حصر نکرده اند، دلالت دارند که از مطهرات ماء و تراب است، اثبات شیء معروف بین طلبه ها، نفی ما عدی نمی‌کند أحد الأفراد است، ممکن است أحد الأفراد دیگر، مایعات دیگر باشد، ازاله خبث کند، مضافاً بر یک دلیل عقلی که یادتان است دلیل عقلی فقه و اصول، دلیل عقلی فلسفی واقعی نیست، ازاله امری وجدانی است، مایع پر حجمی را بریزید کاملاً شیء خبث را از بین میبرد، یک قطره خون افتاده است اینجا تازه، یک لیوان شیر نسبتاً گرمی را رویش می‌ریزیم پاک پاکش میکند و همین طور الان دیگر نفت بریزیم، بنزین بریزیم پاک می‌کند، ازاله هم وجدانیست، این دو اشکال، خیلی اشکال مهمی است برای ما کار را سنگین می‌کند که چه کنیم، لذا ابناء السنه مخصوصاً وهابیه در عمل، ازاله خبث را همان ازاله ظاهر میدانند، مسجد الحرام دیدم خون افتاده پلیس را صدا زدند آمد گفت که دستمال بگیر پاکش کن، ازاله نجاست همین، ازاله به ماء نیست، هر چیزی که (خبث یک واقعی است) آن را پاک کند، این حرف گفتنش شاید خوب نباشد عیبی ندارد برای تنوع. می‌گوید افلاطون هم گفته است که چیز آلوده به پاک کردن از بین می‌رود، علم هم می‌گوید با پاک کردن از بین می‌رود، علم هم می‌گوید با پاک کردن و با فشار میکروپش زائل می‌شود، چه کار کنیم با این حرف، این مطلب. خوب گوش دهید، جواب مطلب این است که شما که می‌فرمایید این تقییدات در روایات منافات ندارد به این که مطهر دیگری هم در کنار این دو تا مطهر باشد برای این که این تقییدات مفهوم ندارد. اشکال این است مفهوم ندارد تا برای خودش حصر کند و بقیه را رد کند مفهوم ندارد چرا؟ چون عنوان، عنوان لقبی است، شما در اصول خواندید که لقب مفهوم ندارد، این کل اشکال با شرحی که صاحب جواهر داده است و اما جواب صاحب جواهر رحمه الله... با چیزهایی که بندگان ضعیف خدا احقرالعباد اضافه می‌کنند، می‌فرمایند این جا منافات وجود دارد ولو تقیید به وسیله لقب باشد، چرا؟ برای این که یک قاعده خوب را گوش دهید، برای این که فرق است بین تقیید و اطلاق و عام و خاص در صورتی مثبتین بودن، شنیده‌اید در اصول که اگر عام و خاص مثبتین باشد چه می‌شود؟ تعارضی ندارد دیروز قصه تعارض را دقیق برایتان گفتم که کجا تعارض کجا جمع، این را هم اضافه کنید به این مطلب کامل شود، در عام و خاصی که ایجاب و سلب باشد، تخصیص به عمل می‌آید، مثبت و منفی باشد، اما اگر دو تا عام و خاص مثبت باشد، به آن می‌گوییم

مثبتین، گفته‌اند بین مثبتین در عام و خاص تنافی و تعارض نیست، چون متعلق‌ها متعدّدند، مأمور بها متعدّدند، مثل اینکه بگوئیم اکرم العلماء و اکرم زیداً تنافی نیست، یک مثال بهتری بزنم که شما گاهی سوال می‌شود از شما، هدیّ للناس که خودش سوال ابتدائی برای آیات خدا، خدا در قرآن می‌گوید هدیّ للناس و یک بار دیگر می‌گوید هدیّ للمتقین، چطور جمعش کنیم؟ خوب اصول بخوانیم، بین مثبتین تنافی نیست. تنافی بین مثبت و منفیست، عیبی ندارد هدیّ للمتقین را ممکن است بگوید هدایت ویژه. توجه کردید؟ منافاتی نیست. این را که فهمیدید من اضافه نکردم چون صاحب جواهر این مسیر را رفته است با شما آمدم. می‌فرماید اطلاق و تقييد این طوري نیست، در اطلاق و تقييد مأمور به واحد است، چند تا فرقی که بین عام و مطلق شنیده بودید، چند تا مختفی و ظرفیش را امروز اضافه کنید، شنیده بودید عمومیت عام به دلالت لفظیست و اطلاق مطلق به قرینه عقلی یا مقدمات حکمت است، این نکته را شنیده اید، نکات بعدی را که اضافه شده است گوش کنید، نکات جواهری را گوش کنید، می‌فرماید در آب مأمور به تعدّد دارد، در مطلق و مقیّد مأمور به واحد است. دو: نکته دوم از نکات جواهر، در عام و خاص شنیده بودید بیان هم متعدّد است. مخصص متصل و مخصص منفصل، در مطلق و مقیّد قید در ضمن یک کلام می‌آید که مطلق را بیان می‌کند، مثلاً می‌گوید بیع العقدي لازم. بیع العقدي لازم است، بحث حقوقی، خوب العقدي چه شد؟ قید شد، یک کلام، دو کلام نیست، بعد هم چه شد؟ متعلق بیان، یک چیز است فقط بیع عقدي است، این دیگر در کنار این یک چیز دیگری اضافه کنیم به توسط همین قید منتفی است، اگر بگوئیم منافات ندارد با بیع المعاطاتی چرا؟ موضوع تعیین کرد، قید در مطلق، تحدید می‌کند موضوع را. دیگر بیع المعاطاتی خارج شد، لازم نیست، جایز است. خوب این را که فهمیدید که نکته‌های خوب مقدماتی بود از این برهان اصولی برای مدعای خودش صاحب جواهر استفاده می‌کند می‌فرماید تقييد در روایات از باب تقييد مطلق است، الخبث يزول بالماء و التراب إزاله خبث تقييد شده است، به ماء و تراب، تقييد است، تقييد، تمام آن چه خارج از موضوع باشد را منافات دارد، إزاله الخبث بالماء و التراب، إزاله خبث تقييد شده است به ماء و تراب، نتیجه تحقیق این است که همان موضوع خودش، موضوع حکم است و خارج از موضوع خودش، خارج از محدوده بیان است، منافات دارد، این جوابی بود که از این تحقیق داده شده است، از این اشکال، از این اشکال اولاً و ثانیاً. اما مضافاً بر این دو تا نکته دیگر هم اضافه کنید و آن این است که ما در روایات متناهی داریم که با مفهوم حصر آمده است، لا يزول الخبث الا بالماء و التراب، مفهوم حصر چه مفهوم نیست، اولین مفهوم، معتبرترین مفهوم در باب مفاهیم، مفهوم حصر است. و در بعضی از روایات با مفهوم شرط آمده که بنابر مشهور شرط مفهوم دارد، پس به غیر ماء و تراب إزاله خبث طبق ظواهر روایات کثیره ممکن نیست، دو نکته را اضافه کنیم و تمام. این بحث را کاملش کنیم، یک ایشان می‌فرماید استصحاب هم داریم، دلیل سوم ما استصحاب، استصحاب نجاست، با مایعی نجاست را ازاله کردیم مثلاً شک میکنیم که ازاله شد یا نشد، استصحاب می‌کنیم، آن اشکالی که درباره استصحاب در شبهات حکمیه داریم که سید الخویی می‌گوید به اسم سیدالخویی به ثبت رسیده است ولی من دیدم در گوشه‌هایی از جواهر وجود دارد تقریباً هر چه فقها می‌گویند بالای نود و شش هفت درصد، در جواهر است، منتها بعضی‌هایش خیلی در گوشه و کنار است این مسئله اصولی به نام

سید الخویی ثبت شده است که ایشان می‌گویند استصحاب در حکمیات شرعیه معارض است با عدم جعل همیشه این نظر ایشان. دیدم در جواهر، استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود چون همیشه معارض است با استصحاب عدم جعل، نکته‌ای که اضافه می‌کنم این است بر فرضی که این نظر را قبول کنیم که خلاف مشهور هم هست یا خلاف بعضی حداقل، استصحاب در شبهات حکمیه تکلیفیه است، نه استصحاب در شبهات حکمیه وضعیه، احکام وضعیه مثلاً اتصال الطهاره شک در طهارت بکنید، استصحاب طهارت می‌کنید، استصحاب طهارت با استصحاب عدم جعل شرعی معارض نیست، چرا؟ چون طهارت خودش اصالت ذاتی دارد اصل طهارت است، دقت کردید؟ نکته‌ها بسادگی بدست نمی‌آید دقیق بود. نکته دوم در نجاست هم همین طوری است، منتها فرقی چیست؟ احکام وضعیه، موضوعات واقعیست نجاست مثلاً. استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود و بعد هم در شبهات حکمیه وضعیه جاری می‌شود، مثال شک در طهارت زدیم در نجاست رسیدیم. شک در نجاست، استصحاب می‌کنید نجاست را، ازاله نجاست را چرا؟ برای این که احکام وضعیه از قبیل نجاست دارای واقعیتهاست، تکوینی است، حکم شرعی روی آن می‌آید بعد از تحقق موضوع، جعلش مثل جعل احکام تکلیفی بالأصله و تأسیسی نیست، تابع واقعیت‌های موضوع است، این معلوم شد؟ بنابر این نجاست شیء تابع آن واقعیت خودش است، نمی‌توانیم بگوییم که اصل عدم نجاست است از سوی شرع اصل عدم وجود آن خبث است. این که نمیشود. واقعیت تکوینی است. پس داستان عدم جریان استصحاب در شبهه حکمیه به خاطر معارضه با عدم جعل در مورد احکام وضعیه جا ندارد استصحاب جاری می‌شود و مطلب تمام. یک نکته، نکته دیگر حیف است نگویم خیلی مهم است، نکته دوم ایشان می‌فرماید قاعده شک. قاعده شک یکی از قواعدی پیش خود صاحب جواهر است معنایش چیست؟ دو معنا دارد یک شک در حجّیت همیشه مساوی با عدم حجّیت است دو شک در تحقق شرط مساوی با عدم تحقق شرط است، ما شک می‌کنیم که آن شرط واقعی ازاله محقق شد یا نشد، شک در تحقق شرط مساوی با عدم تحقق شرط است.